

ریشه‌یابی قومیت قزاق

یکی از عللی که برای تغییر شتابزده پایتخت قزاقستان معمولاً ذکر می‌گردد ترکیب قومی در این کشور است. گرچه هیچ‌گاه به‌طور رسمی اعلام نشده است که حاکمیت قزاقستان به دنبال سرکوب یا حتی کنترل و زیردست نشانیدن روس تبارهای این کشور است، اما تکریم و بر صدر نشانیدن قزاق تبارها خود می‌تواند به‌گونه‌ای غیرمستقیم چنین نگرانی را برای روس تبارها ایجاد کند. به همین دلیل است که همواره چه در مذاکرات رسمی مقامات قزاقی با روسها و چه در مصاحبه‌های مقامات قزاقی با مطبوعات روسیه، سخت‌گیری با روس تبارها مطرح می‌شود و سفارت روسیه در قزاقستان روزانه به‌طور متوسط ۲۰۰ تقاضای کسب تابعیت روسیه از سوی روس تبارهای قزاقی دریافت می‌کند. همین فرضیات مبنای اظهارنظر تحلیل‌گرانی گردیده است که اعتقاد دارند علت اصلی تغییر پایتخت، حضور سیاسی هرچه بیشتر حاکمیت در نیمه شمالی کاملاً روس‌نشین این کشور است. قاطبه روس تبارهای قزاقستان بر همین اعتقادند و همواره با نگاهی از اوج، قوم قزاق را فاقد توان لازم برای ساختن یک جامعه قوی و قدرتمند می‌دانند. این شکاف به‌گونه‌ای است که اکنون دیگر درک و لمس کردن آن نیازی به موشکافی اجتماعی ندارد و هر فرد خارجی در زندگی روزمره خود به کرات با آن برخورد می‌کند. اکنون چنین به‌نظر می‌رسد که حاکمیت قزاقستان از شتاب حرکت قزاقی‌سازی اولیه تا حدودی کاسته باشد، اگرچه این حرکت متوقف نشده است. ناگفته نپیداست که دافعه قومی دو قوم قزاق و روس در قزاقستان، همچون موارد مشابه ریشه در تاریخ این دو قوم دارد. همانگونه که بهانه صربها در قتل عام وحشیانه مسلمانان در بوسنی تاریخ گذشته آن سرزمین و رفتاری است که به اعتقاد آنان، مسلمانان در دوران عثمانی با صربها داشته‌اند.

خان‌نشین قزاق در سال ۱۴۵۹ میلادی در نتیجه تحولات قومی و اقتصادی پس از حمله مغول به دشت قبیچاق در ۲۷-۱۲۲۳ میلادی پدید آمد. در این زمان استپ قبیچاق تحت سلطه قبایل مختلفی قرار داشت و گرچه گاه این قبایل با یکدیگر متحد می‌شدند ولی اتحاد واقعی پس از حمله مغول و به‌دست آن قوم پدید آمد. حکام این سرزمینها تحت انقیاد مغول قرار گرفتند و تطور تاریخی، آنان را تبدیل به اقوام مختلفی از جمله تاتارها، قزاقها و ازبک‌ها نمود.

در پایان قرن ۱۴ این اتحاد بتدریج از میان رفت و دوباره این قبایل تبدیل به واحدهای

سیاسی کوچکتر و مجزاگردیدند. در سال ۱۴۲۹ این قبایل دوباره به دست ابوالخیرخان متحد شدند و به احترام یکی از قهرمانان نامدار قبایل، ازبکخان، دولت ازبک نامیده شدند. قوم قزاق هنگامی به وجود آمد که بار دیگر پسران بارک خان مغول از ابوالخیرخان بریدند و ادعای استقلال کردند. این عده به ناحیه‌ای میان دو رود تالاس و چو در جنوب قزاقستان کنونی کوچ کردند و روبه ازدیاد نهادند و سپس خان‌نشینی برای خود در صحرای بتاپاک دالا در مرکز قزاقستان کنونی ساختند. تا قرن ۱۶ قلمرو این خان‌نشین گسترش می‌یافت و مرزهای آن به ماورای دریاچه بالخاش و شمال رود سیر دریا و از غرب به شمال غربی دریای آرال رسید. جمعیت این خان‌نشین در دوران حاکمیت قاسم‌خان (۲۳-۱۵۱۱) به ۱ میلیون نفر می‌رسید. کلمه قزاق در اواخر قرن پانزدهم باب شد و در قرن شانزدهم رونق گرفت. عده‌ای معتقدند ریشه این کلمه، عبارت ترکی گز به معنای سرگردان بودن و همیشه در حال گردش بودن است، زیرا این قوم همواره در سراسر استپهای محل سکنایشان سرگردان بودند و جایی مستقر نمی‌شدند. عده‌ای دیگر معتقدند قزاق ترکیب نام دو قبیله مهم این قوم به نامهای کاسپی و ساکی است که به شکل کاساکی، کازاکی، کازاخچی و در نهایت قزاق درآمدند. عده‌ای نیز معتقدند نام قزاق از کلمه مغولی خازاک که وسیله حمل و نقل آن قوم بوده گرفته شده است. جدیدترین توضیح برای این کلمه در قرن ۱۹ باب شد ترکیب دو کلمه ترکی قاز به معنای غاز و آق به معنای سفید است که اشاره به افسانه قدیمی و مستند قزاقی دارد که براساس آن غاز سفید استپهایی که بعدها محل اقامت قزاقها شد به یک شاهزاده تبدیل شد و از این شاهزاده نخستین قزاق به وجود آمد. قزاقها از اواخر قرن پانزدهم و سراسر قرن شانزدهم یعنی از هنگامی که بدین نام مستقلاً شناخته شدند به عنوان یک خان‌نشین متحد و مستقل حیات سیاسی و اقتصادی خود را اداره می‌کردند. این اتحاد و استقلال باعث تقویت قدرت نظامی این قوم شد و به دنبال آن اقوام ازبک و مغول بدان پیوستند و فدراسیونی تشکیل دادند و بتدریج اشغال زمینهای بیشتر باعث افزایش قدرت اقتصادی بیشتر و قدرت اقتصادی بیشتر باعث نیاز به زمینها و چراگاههای بیشتر گردید به نحوی که این فدراسیون در ریع آخر قرن ۱۷ سراسر قزاقستان کنونی را تصاحب نمود. گرچه این حاکمیت مستقل به لحاظ سیاسی به سه دسته بزرگ به نامهای اردوی بزرگ، کوچک و متوسط در قرن هجدهم تقسیم گردید؛ ولی حیات فرهنگی و اقتصادی قزاقها، مشترک و متحد باقی ماند تا آنکه در آغاز قرن هجدهم با مرگ آخرین خان بزرگ قزاقها به نام تاوک‌خان، خانهای کوچکتر سه منطقه، حاکمیت خود بر مناطقشان را اعلام نمودند. برای اولین بار در این زمان روسها با قزاقها تماسهایی برقرار و با



تماسهای جداگانه با این سه خان نشین تلویحاً آنان را تشویق به استقلال هرچه بیشتر و تماسهای خارجی مستقلانه نمودند.

به دنبال تخدیش حاکمیت مطلق قزاقها بر سرزمینشان توسط قبایلی که توسط سلسله منچو در چین نیز حمایت می شدند و برهم خوردن نظم و آرامش در نواحی جنوبی سیبری، روسیه تزاری در سالهای ۱۸-۱۷۱۶ اقدام به تقویت خطوط مرزی جنوبی خود با سرزمین قزاقستان نمود. پس از آنکه جنگ و ناآرامی تا نیمه قرن ۱۸ به طول انجامید و اقتصاد منطقه فلج شد روسیه فرصت را غنیمت شمرد و نواحی شمالی قزاقستان را تصرف نمود؛ سپس متصرفات خود را تا اوایل قرن ۱۹ ادامه و گسترش داد و استعمار روسیه در سراسر آسیای مرکزی و منطقه ترکستان آغاز شد. این در حالی بود که روسیه در قرون قبلی توان سرکوب دشمنان خود را نداشت و به عنوان مثال برای سرکوب مدعی استقلال طلبی کوچوم خان، حاکم سیبری در سال ۱۵۷۳ از خان قزاق کمک خواست.

پیش درآمد حضور قدرتمند روسیه در قزاقستان، ساخت قلعه های نظامی در امسک (۱۷۱۷)، سمی پالاتینسک (۱۷۱۸) و اوست کامینوگورسک (۱۷۲۰) بود. این حضور نظامی به قوم قزاق کمک کرد تا قبایل رقیب خود را در سرزمینهای محل سکونتشان شکست داده و بتدریج زمینه اتحاد با روسیه فراهم گردد و در دهم اکتبر ۱۷۳۱ ابوالخیر، پسران و دستگاه اداری حکومتی اش از امپراتور روس آنایونوونا درخواست تابعیت روسیه کردند و مشارالیه پذیرفت. مشابه همین امر در خصوص خانهای دیگر منطقه نظیر سمیک خان (۱۷۳۲) و آبیلائی خان (۱۷۴۰) اتفاق افتاد و بدین ترتیب زمینه انضمام سرزمین قزاقستان به روسیه فراهم شد و بعدها این پروسه تکمیل گردید.

وضعیت حال و آینده روابط روسها و قزاقها

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و بویژه پس از پایان جنگ جهانی اول و تثبیت رژیم کمونیستی بر روسیه، در آغاز دوران استالین، قوم زدایی از اتحاد جماهیر شوروی آغاز و نژاد و فرهنگ روسی به عنوان نژاد و فرهنگ برتر اعلام و به زور بر سایر اقوام اتحاد شوروی تحمیل شد. بر مبنای این تحمیل اقوام قزاق، ترکمن، تاجیک، ازبک، قرقیز، ترک و دهها قوم دیگر در سرزمینهای خود (در حالی که شهروندی اتحاد جماهیر شوروی را داشتند) به لحاظ استانداردهای زندگی، شهروند درجه دو محسوب می شدند. امور مدیریتی و سیاستگزاری کاملاً در اختیار دولت روسی مرکزی قرار داشت که آن نیز به نوبه خود امور را به روس تبارهای



جماهیر واگذار می‌کرد. شاید به همین دلیل است که اکنون در این جماهیر و از جمله در قزاقستان کمتر دانشگاه و مراکز آموزشی معتبر وجود دارد و نیز پس از ترک متخصصان روسی اکنون بسیاری از کارخانجات قزاقستان به دلیل فقدان مدیریت تعطیل است.

اکنون به نظر می‌رسد که در مقابل حاکمیت قزاقستان سه راه وجود داشته باشد که عبارت‌اند از:

- طرد کامل روسها و تکیه بر هویت قزاقی؛

- پذیرش روسها به عنوان عضوی از جامعه قزاقی به همان نحو که تاکنون وجود داشته‌است؛

- یافتن راهی بینابین که مزایای هر دو راه را داشته و از مضار آن خالی باشد.

راه اول به نظر می‌رسد راهی است که در آغاز انتخاب شده بود. بدان دلیل که قزاقستان به تجربه اسرائیل دچار نشود. (از حدود ۱۵ سال پیش تاکنون دولت اسرائیل متوجه شد که جمعیت یهودی اسرائیل در مقابل جمعیت عرب آن بشدت در حال کاهش است. این بدان دلیل بود که جمعیت غیرعرب سرزمینهای اشغالی عمدتاً مهاجر کشورهای اروپایی بودند که به لحاظ اجتماعی و فرهنگی عادت و اعتقاد به کم‌فرزندی داشتند؛ در حالی که جمعیت عرب در سرزمینهای اشغالی عمدتاً متشکل از خانواده‌های پُراولاد بود و هست و نرخ باروری در میان اعراب چند برابر بیش از غیراعراب در فلسطین اشغالی بود. علاوه بر این طبع آسان پسند و راحت طلب مهاجرین به فلسطین اشغالی، جنگ همیشگی و زندگی در خوف و رجاء ر نمی‌پسندید؛ به همین دلیل مهاجرت منفی از سرزمینهای اشغالی شدت گرفت و یهودیان در کشور ادعایی خود در اقلیت قرار گرفتند و اسرائیل مجبور شد برای ایجاد تعادل جمعیتی میان اعراب و غیراعراب در سرزمینهای اشغالی دست به عملیات پُرهزینه و پُرمخاطره‌ای همچون انتقال فالاشه‌های اتیوپی بزند). این نگرانی در قزاقستان نیز وجود داشته و دارد. اگر آزادی کاملی به روس تبارها و یا به عبارتی به غیر قزاقها داده شود تا بویژه در امور اقتصادی آزادی عمل نامحدودی داشته باشند آنها به دلیل آشنایی بیشتر با فضای تجاری و اقتصادی بین‌المللی و نیز تجربه بیشتر و وابستگی به اقتصاد مادر یعنی روسیه در بازار بکر و پُرسود قزاقستان دست بالا را خواهند داشت؛ چون به لحاظ فرهنگی برترند و به لحاظ سیاسی مورد حمایت روسیه قرار دارند مشکلاتی برای قزاقستان ایجاد خواهند کرد که غلبه بر آن در درازمدت غیرممکن است. چنین به نظر می‌رسد که حاکمیت قزاقستان در نظر داشته است که راه این جریان را از آغاز بشدت سد نماید. در عین حال این انسداد منتهی به نارضایی در

حدود نیمی از جمعیت قزاقستان گردیده است؛ به نحوی که همه روس تبارها مایل به ترک این کشور به سمت سرزمین مادری هستند. این امر مشکلات عمده اقتصادی و سیاسی برای قزاقستان ایجاد نموده است، اگر چه به لحاظ فرهنگی به نفع قزاقستان می باشد؛ ولی نکته اینجاست که مشکل امروز قزاقستان از دید حاکمیت این کشور نه ابتذال فرهنگی بلکه اضمحلال اقتصادی است.

دومین راه نیز راه مناسبی نیست، زیرا اگر طرد کامل روسها را انتهای طیف بدانیم انتهای دیگر آن پذیرش روسها به نحوی که تاکنون بوده است می باشد که طبعاً متضمن حفظ منافع ملت قزاق و حاکمیت قزاقستان در بلندمدت نیست. طبیعی است که در این حالت سومین راه کم خطرتر و آینده را تضمین کننده تر است. بدیهی است پیش از هر عملی حاکمیت قزاقستان بایستی بتواند این احساس را به روس تبارها ببخشد که تبعه قزاقستان هستند و منافع آنها در ماندن در قزاقستان و آینده آنها نیز به همین ترتیب تضمین شده است. تا هنگامی که روس تبارهای قزاقستان، قزاقستان را وطن خود ندانند (کلمه وطن با همه بار ارزشی و احساسی که دارد به کار رفته است) نمی توان انتظار داشت که بدان دل ببندند و این اولین وظیفه و نیز اولین مشکل حاکمیت در قزاقستان است.

از سوی دیگر تلاش برای بهبود سطح آموزش جوانان بسیار فوری است و این نیاز می تواند به وسیله متخصصان روسی تأمین گردد. نیاز به تخصصهای مختلف اکنون در خلاء ناشی از ترک متخصصان روسی شدت احساس می شود. در این زمینه اقدام صورت گرفته و تعدادی از دانشجویان قزاقی جهت تحصیل به خارج اعزام گردیده اند؛ ولی اولاً معیار انتخاب قزاق بودن است و ثانیاً هنوز هیچ برآورد مشخصی از نتیجه احتمالی این اعزامها صورت نگرفته است. تجربه چین در این زمینه راهگشاست. چینی ها به رغم اختلافاتی که مائو با استالین پیدا کرد و روابطشان بشدت تیره شد اما روابط آموزشی و فرهنگی خود را با شوروی قطع نکردند و روند اعزام دانشجویان به شوروی برای تحصیل همچنان ادامه داشت. علت آنکه امروز تقریباً کلیه رهبران طراز اول چین زبان روسی را تسلط دارند آن است که اینها همان جوانان اعزامی دهه های پیشین به شوروی هستند. ناگفته پیداست که به دلیل حسابگری فوق العاده چینی ها و حرکت عاقلانه و منطقی آنها، جوانان آن روز نه تنها جذب شوروی نشدند بلکه به شکل رهبران طراز اول، این کشور را با یک پنجم جمعیت جهان نه تنها اداره می کنند و کسی از گرسنگی نمی میرد؛ بلکه به سطحی از رشد و پیشرفت و توسعه رسیده است که جزو پنج قدرت درجه اول جهان محسوب می گردد.

قزاقستان نیز به نظر می‌رسد راهی بجز این نداشته باشد که همه نیروهای این کشور اعم از روس و قزاق و غیره را پیرامون یک هدف واحد متحد کند و این ممکن نیست، مگر با گذاشتن مسئولیت بر دوش همه آحاد ملت قزاق و تنها در این صورت است که روس تبارهای قزاقستان احساس غریبگی در سرزمین خود نخواهند کرد.

ارسالی سفارت جمهوری اسلامی ایران - آلماتی

برای گرجستان آفتاب از کجا طلوع می‌کند؟

طی مدت زیادی برای گرجستان آفتاب در شمال طلوع می‌کرد. ولی اکنون مسکو برای گرجستان و سایر جمهوری‌های شوروی سابق، مرکز گیتی نیست. اما جهت‌گیری‌های جدید نیز تا آخر تعیین نشده است. عقربه قطب‌نما یکجا نمی‌ماند. بالاخره کجا توقف خواهد کرد؟ گرجستان بعد از کسب استقلال، به علت موقعیت ژئوپلیتیکی خود در مرکز توجه کشورهای زیادی قرار گرفت. برای اروپای غربی، گرجستان حلقه مهم کریدور حمل و نقل اروپایی - آسیایی است که از طریق آن نفت، گاز و پنبه از کشورهای آسیایی و در جهت مقابل، کالاهای ساخت اروپایی، انتقال خواهند یافت. اتحادیه اروپا به اجرای پروژه TRASECA یعنی احیای راه کبیر ابریشم از طریق گرجستان، علاقه زیادی دارد. این پروژه حائز اولویت است. کارشناسان بین‌المللی گذر این خط ارتباطی از طریق روسیه را غیرسودآور محسوب می‌کنند. از سوی دیگر، ساختمان خط لوله از آذربایجان نه از طریق چین بحران‌زده بلکه از طریق گرجستان و اوکراین، بسیار مفید محسوب می‌شود. ملاقاتهای اخیر حیدر علی‌اف و ادوارد شواردنازه با لئونید کوچما بر صحت این ادعا گواهی دارد. قراردادهایی در مورد عملیات ترمیمی و ساختمانی در مسیر غربی خط لوله برای انتقال نفت اولیه خزر امضا شده‌اند. شرکت بین‌المللی نفت گرجستان و کمپانی‌های خارجی زیادی در این فعالیت شرکت دارند.

این جمهوری برای اروپا به‌عنوان بازار فروش کالاهای خود جذابیت ندارد؛ ولی گرجستان از توان بالای علمی و صنعتی و نیروی کار ارزان برخوردار است. اول از همه آلمان این واقعیت را درک کرده است. آلمان در میان کشورهای اروپایی از نظر همکاری اقتصادی و